

شاعر ایوان

میرزا عبدالحسین بهمنی

روایت شاعرانه‌ی سی سال
تاریخ فارس و ایران
(اواخر قاجار تا پهلوی دوم)

به کوشش: میترا بهمنی

پیشگفتار:

دکتر منصور رستگار فسایی

دکتر محمود طاووسی



دیوان شعر

میرزا عبدالحسین بهمنی

روایت شاعرانه‌ی سی سال تاریخ فارس و ایران
(اواخر قاجار تا پهلوی دوم)

به کوشش: میترا بهمنی

پیشگفتار: دکتر منصور رستگار فسائی / دکتر محمود طاووسی

سرشناسه	: بهمنی، عبدالحسین، ۱۳۲۵-۱۳۷۷.
عنوان و نام پدیدآور	: دیوان شعر میرزا عبدالحسین بهمنی : روایت شاعرانه‌ی سی سال تاریخ فارس و ایران (اواخر قاجار تا پهلوی دوم) / به کوشش میترا بهمنی : پیشگفتار منصور رستگار فسایی، محمود طاووسی.
مشخصات نشر	: شیراز: نوید شیراز، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۳۶۰ ص: مصور نمونه .
شابک	: 978-622-270-139-0
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه.
عنوان دیگر	: روایت شاعرانه‌ی سی سال تاریخ فارس و ایران (اواخر قاجار تا پهلوی دوم).
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۱۴ Persian poetry -- 20th century
موضوع	: ایران -- تاریخ -- ۱۳۰۰ - ۱۳۲۰ شعر Iran -- History -- 1921 - 1941 -- Poetry
	: فارس -- تاریخ -- ۱۳۰۰ - ۱۳۲۰ شعر
	: -- History -- 1921 - 1941 -- PoetryFars (Iran: Province)
رده بندی کنگره	: PIR ۸۳۳۵
رده بندی دیویی	: ۸۵۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۹۵۴۳۹۱



دیوان شعر میرزا عبدالحسین بهمنی

به کوشش: میترا بهمنی

صفحه آرای: محبوبه براهیمیان / طرح جلد: نجمه شهابی / لیتوگرافی و چاپ: دنیا

تیراژ: ۵۰۰ جلد / چاپ اول: ۱۴۰۲ / حق چاپ محفوظ

ناشر: انتشارات نوید شیراز

دفتر شیراز - تلفن ۶۲-۳۲۲۲۶۶۶۱ نمابر ۳۲۲۲۹۶۷۶-۰۷۱

دفتر تهران - تلفن ۵۹۴۵-۸۸۹۰۵۹۴۵ نمابر ۸۸۹۲۱۵۲۲-۰۲۱

پست الکترونیکی: navideshiraz.pub@gmail.com

وب سایت: www.navideshiraz.com

ISBN: 978-622-270-139-0

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۰-۱۳۹-۰

۲۵۰/۰۰۰ تومان





تقدیم به

روان پاک مادرم پروانه

که شعر بسیار می دانست و شاعرانه زیست

فهرست مطالب:

پیشگفتار.....	۱۱
مقدمه.....	۱۵
آغاز سخن.....	۳۲
(۲) بشارت به دوشیزگان.....	۳۷
(۳) دین و دانش.....	۴۱
(۴) رمال بود واضع قانون اساسی.....	۴۲
(۵) ای عروس صلح و آزادی کجایی سربرآر.....	۴۵
(۶) ایرانیان به خواب گرانید تا به کی.....	۴۶
(۷) دین و مذهب امر وجدانی بود.....	۴۸
(۸) عصر تمثّن.....	۵۰
(۹) خود را زور مند باید کرد.....	۵۱
(۱۰) اوضاع ایران.....	۵۱
(۱۱) تضمین غزل خواجه لسان الغیب.....	۵۳
(۱۲) ای خوش آن دوری.....	۵۵
(۱۳) اوضاع عدلیه.....	۵۷
(۱۴) به یاور محمدتقی خان عرب.....	۶۰
(۱۵) گلیانگ.....	۶۳
(۱۶) فکاهی بحر طویل.....	۶۶
(۱۷) که باشد به ز دانایی بسا اوقات، نادانی.....	۶۸
(۱۸) شور غم دیروز و شهنواز شادی امروز.....	۶۹
(۱۹) سرو روانیم خود به گلشن توحید.....	۷۰
(۲۰) شمس نهان گردد از جمال حسینی.....	۷۱

- (۲۱) بترس از خدا تترس ۷۲
- (۲۲) سفر ۷۴
- (۲۳) شعر و چهره نگاری ۷۴
- (۲۴) چون و چرا با خدا ۷۸
- (۲۵) بوی دلبر ۸۰
- (۲۶) وصل دلبر ۸۱
- (۲۷) خوشا به حال تو یارا ۸۱
- (۲۸) درزندان کیولا ۸۲
- (۲۹) پاسخ بهمنی ۸۷
- (۳۰) بشر خطاکار ۸۸
- (۳۱) برو هم رنگ شو با اکثریت ۹۰
- (۳۲) نیست؟ هست ۹۰
- (۳۳) سعادت ابدی در زمامداری نیست ۹۲
- (۳۴) پراکنده گویی های زشت و زیبا / فلسفه ی شک و یقین ۹۳
- (۳۵) عیوض ۹۶
- (۳۶) اظهار ملالت از اوضاع روزگار ۹۶
- (۳۷) چند نشینی ۹۷
- (۳۸) حق ۹۸
- (۳۹) دروغ است دروغ ۱۰۰
- (۴۰) امروز و فردای بشر ۱۰۱
- (۴۱) مانند گل به فصل بهارش عزیز دار ۱۰۲
- (۴۲) مجله ی توفیق ۱۰۲
- (۴۳) قرن اذا لیلُ عَسَق ۱۰۳
- (۴۴) با مردم زمانه سلامی و والسلام ۱۰۴
- (۴۵) مَا يُضِلُّ الْمَرْءَ فِي الدُّنْيَا قَوْلُ بَشْنُو مِنْ بِيْ غَمَانٍ يُّوْلُ اسْت ۱۰۵
- (۴۶) بشر هوا بین است ۱۱۰
- (۴۷) شاد زی ۱۱۱
- (۴۸) گنجینه ی اهل ادب / چون و چرا نامه ی بهمنی ۱۱۲
- (۴۹) جاه و جلال و مقام ما ۱۲۱
- (۵۰) پارسی سره ۱۲۱

- (۵۱) نوای دیوانه ی عشق..... ۱۲۶
- (۵۲) مطالبه ی حقوق پس افتاده..... ۱۲۸
- (۵۳) اقتضای زمان..... ۱۲۹
- (۵۴) اعتدال..... ۱۳۰
- (۵۵) لیلی است او گر نظر از دیده ی مجنون کنی..... ۱۳۱
- (۵۶) یک سر گذشت تاریخی و شرح فرار از زندان..... ۱۳۲
- (۵۷) رازهای شنیدنی (۱)..... ۱۴۱
- (۵۸) زبان است آنکه سرها داد بریاد..... ۱۴۴
- (۵۹) می نباید داد بر هر عامل بیداد، داد..... ۱۵۴
- (۶۰) گواهینامه..... ۱۵۵
- (۶۱) رو اعتماد کن تو به نفس نفیس خویش..... ۱۵۵
- (۶۲) فلک به مردم نادان دهد مراد..... ۱۵۶
- (۶۳) برای دو نان منتِ دوان کشیدن..... ۱۵۷
- (۶۴) سخنی چند با طرف مناظره پس از خاتمه ی آن و تدوین کتاب اسرار خلقت..... ۱۵۸
- (۶۵) گر تو را نبود طلب مطلوب چیست..... ۱۵۹
- (۶۶) به آقای حسین مطیعی..... ۱۶۵
- (۶۷) در اطراف مسابقه ی حقیقت روحانیت چیست..... ۱۶۶
- (۶۸) داستان لیلی و مجنون قرن بیستم..... ۱۷۳
- (۶۹) خُنگ آن کاو به نیکنامی زیست..... ۱۷۵
- (۷۰) سرود تابستانی..... ۱۷۹
- (۷۱) هرآن که بر بام شد آید فرود..... ۱۸۳
- (۷۲) دردست به جز خرف نیامد..... ۱۸۵
- (۷۳) کار خود را به خدا واگذار کن..... ۱۸۶
- (۷۴) عشق و وظیفه..... ۱۸۸
- (۷۵) نشاید به عیب کسان لب گشودن..... ۱۹۰
- (۷۶) رسی گه به سر منزل ناتوانی..... ۱۹۲
- (۷۷) زیانهای باده گساری..... ۱۹۴
- (۷۸) راه به مقصد بُرد زاهد قشری..... ۱۹۶
- (۷۹) چکامه ی نوروزی..... ۱۹۷
- (۸۰) بامداد فروردین..... ۱۹۸

- (۸۱) تصادف عید ملی با ایام سوگواری مذهبی..... ۲۰۰
- (۸۲) صبح نوروزی..... ۲۰۱
- (۸۳) مردمان مادی قوت ندارند..... ۲۰۲
- (۸۴) عزت خودراهران کس خواست هرگز خوار نیست..... ۲۰۵
- (۸۵) حقیقت نیوش باش..... ۲۰۸
- (۸۶) وضع زمانه به یک قرار نماند..... ۲۰۸
- (۸۷) تأثیرات فرهنگ..... ۲۰۹
- (۸۸) پیرامون کتاب اسرار خلقت..... ۲۱۰
- (۸۹) پاسخ به پرسشهای اخگر..... ۲۱۴
- (۹۰) مآذ تاریخ..... ۲۱۵
- (۹۱) مهر خواهری..... ۲۱۶
- (۹۲) یاد باد..... ۲۱۷
- (۹۳) رازهای شنیدنی (۲)..... ۲۱۸
- (۹۴) دلبر پیمان شکن..... ۲۲۱
- (۹۵) اشاره به تدوین کتاب اسرار خلقت..... ۲۲۲
- (۹۶) پاسخ به نامه ی حریف مناظره..... ۲۲۳
- (۹۷) خوش باشد..... ۲۲۴
- (۹۸) ترانه ی مرغ سحر..... ۲۲۴
- (۹۹) تقریظ و سیاسگزاری..... ۲۲۷
- (۱۰۰) عید مبعث حضرت ختمی مرتبت..... ۲۳۰
- (۱۰۱) انتقاد ادبی در رد مقالات مجله ی پیمان..... ۲۳۲
- (۱۰۲) رمضانیه..... ۲۳۵
- (۱۰۳) اندرزی چند به فرزندان..... ۲۳۶
- (۱۰۴) ان بعض الظن اثم..... ۲۳۷
- (۱۰۵) یثیب ابن آدم و یثیب فیہ خصلتان الحرص و طول الأمل..... ۲۳۸
- (۱۰۶) نگارا..... ۲۳۹
- (۱۰۷) رزائل و فضائل..... ۲۳۹
- (۱۰۸) گله مندم از تو یارا..... ۲۴۱
- (۱۰۹) به دوست نیرنگ باز..... ۲۴۲
- (۱۱۰) اغتنام فرصت..... ۲۴۳

- ۲۴۳ تمدن اروپ (۱۱۱)
- ۲۴۵ زنهار از علایق شهوانی (۱۱۲)
- ۲۴۵ بهارحسن (۱۱۳)
- ۲۴۶ گوساله ی ملّا نصرالدین (۱۱۴)
- ۲۴۷ آمد و رفت (۱۱۵)
- ۲۴۷ عادات عمومی (۱۱۶)
- ۲۴۹ ابغض الأشياء عندی الطلاق (۱۱۷)
- ۲۵۰ به یاد دکتر اسدالله تمدن (قم) - پزشکی نامه (۱۱۸)
- ۲۵۵ چکامه ی زمستانی (۱۱۹)
- ۲۵۷ سوگواری مذهبی-عید ملی (۱۲۰)
- ۲۵۹ حقایق گفتنی (۱۲۱)
- ۲۶۲ شور شهناز (۱۲۲)
- ۲۶۲ تسلیت و تاریخ وفات (۱۲۳)
- ۲۶۳ تقریظ طلّیه ی استخر (۱۲۴)
- ۲۶۵ تقاضای رفع توقیف از جراید بهار ایران و جهان نما (۱۲۵)
- ۲۶۸ زبان حال حزب توده (۱۲۶)
- ۲۶۹ اخگرنامه (۱۲۷)
- ۲۷۶ پیش بینی های من (۱۲۸)
- ۲۷۸ رثاء وماده تاریخ (۱۲۹)
- ۲۷۹ تعزیت و تسلیت (۱۳۰)
- ۲۸۱ هریک از آنها به جای خود نکوست (۱۳۱)
- ۲۸۲ صمد و صنم (۱۳۲)
- ۲۸۲ "عباراتنا شتی و حسنک و احد" (۱۳۳)
- ۲۸۳ انتخاب مردم صاحب نظر کنید (۱۳۴)
- ۲۸۵ گرمابه ی وکیل (۱۳۵)
- ۲۸۶ تاریخ وفات (۱۳۶)
- ۲۸۸ بدیع الله (۱۳۷)
- ۲۸۹ تبریک عید نوروز و اشاراتی چند به اوضاع زمان حاضر (۱۳۸)
- ۲۹۲ نیروی عشق (۱۳۹)
- ۲۹۳ ان الله لا یُغیر ما به قوم حتی یُغیروا ما بانفسهم (۱۴۰)

۳۰۴.....	(۱۴۱) این جهان یکسر جهان کودکی است.....
۳۱۰.....	(۱۴۲) ازل و ابد.....
۳۲۴.....	(۱۴۳) نسبت و تناسب.....
۳۲۶.....	(۱۴۴) جوجه نامه.....
۳۲۷.....	(۱۴۵) مباد آنکه گهی زن شکسته دل گردد.....
۳۲۸.....	(۱۴۶) نوروز ظلمت هم به جای خود نکوست.....
۳۳۵.....	رباعیات.....
۳۵۲.....	چامه های دوبیتی.....
۳۵۵.....	منابع.....

فهرست تصاویر:

۴۰.....	۱- افتتاح دبیرستان زینت شیراز.....
۴۱.....	۲- مدرسه دخترانه عصمتیه شیراز.....
۵۹.....	۳- عدلیه مملکت فارس.....
۶۳.....	۴- یاور محمد تقی خان عرب.....
۷۷.....	۵- انجمن ادبی سالار.....
۸۶.....	۶- ملک منصور خان قشقایی.....
۸۶.....	۷- صولت الدوله.....
۸۹.....	۸- بخشی از دستنویس شعر بشر خطا کار.....
۱۱۰.....	۹- بخشی از دست نویس شعر و تقریظ سی ال هوکو.....
۲۳۰.....	۱۰- نشریه راه سلامت.....
۲۶۵.....	۱۱- صفحه ای از روزنامه استخر.....
۲۶۷.....	۱۲- صفحه ای از روزنامه جهان نما.....
۲۷۷.....	۱۳- ترجمه سخنرانی استالین روزنامه استخر.....
۲۷۸.....	۱۴- تصویر شماره ۱۴: صفحه ای از روزنامه Daily Mirror.....
۲۸۴.....	۱۵- تصویر شعر درباره انتخابات روزنامه استخر.....
۲۸۶.....	۱۶- در پیرامون ابنیه وکیل، روزنامه جهان نما.....
۳۵۳.....	۱۷- عبدالحسین بهمنی.....
۳۵۳.....	۱۸- تصدیق دوچرخه.....
۳۵۴.....	۱۹- تابلو تشییع جنازه عبدالحسین بهمنی.....
۳۵۴.....	۲۰- مراسم تشییع جنازه عبدالحسین بهمنی.....

پیشگفتار

دیار فارس که از دیر باز به قول سعدی بزرگوار «مجمع اهل دل است و مرکز علمای متبحر»، شاعران شیرین گفتار بسیاری را در طول قرون و اعصار در دامن خویش پرورده است که وقتی ما تاریخ شعر فارسی را از دوران شیخ روزبهان به بعد مرور می‌کنیم، می‌بینیم که در هر قرن و دورانی از شهرها و آبادی‌های این سرزمین هنرپرور، شعرای نامداری چون اهلی و شاهداعی و عرفی و مکتبی و بابا فغانی و فرصت الدوله و شوریده و قآنی و وصال و فرزنداناش و... ظهور کرده و سرگرم سخنوری و نامجویی بوده‌اند که هریک در کمال بخشیدن به صورت و معنای شعر فارسی نقشی ایفا کرده‌اند. در این میان شاعران دوره بیداری-عصر قاجاریه- توانسته‌اند تا حدودی در تحوّل و نوسازی شعر فارسی سهمی داشته باشند و زمینه را برای همگام شدن شعر با تحولات و توقّعات اصیل دوران ما مهیا سازند. در این دوران دو جریان فکری جامد و سیّال دوش به دوش هم در عرصه‌ی ادب وجود دارند که یکی دارای افکاری منجمد و تقلیدی و به دور از واقعیت‌های زنده‌ی روزگار است و دیگری همگام زمان است و در اندیشه‌ی شناخت جامعه و پذیرفتن تحوّل و تبدّل اجتماعی و فرهنگی است و طبعاً از نفوذ و تاثیر گذاری بیشتری برخوردار است و وجود همین سنخ از شاعران سبب می‌شود که شاعران جوان و با ذوق از خواب رکود بیدار شوند و جهان معاصر خود را بشناسند و دردهای مشترک جامعه را درک کنند و برای آن پاسخ‌هایی شایسته بیابند و در نتیجه شعر را زندگی تازه و مضامین نو ببخشند و شعر دوران خود را بسرایند و زبان گویای هنر دوران خود باشند و از همین جاست که عصر بیداری معنایی خاص پیدا می‌کند و شعر این عصر رسالت‌های تازه-

ای می یابد و به سلاحی برنده و قاطع تبدیل می شود که اگر چه در مقاطعی به دلیل همان استبداد و جمود حاکم به شهادت و یا دوختن لب شاعرانی خاص می انجامد ولی در نهایت شعر به جایگاه والایی که برای آن متصور است نزدیک می شود تا آنکه در دوران ما به ظهور نیما و طیفی عظیم از شاعران نوپرداز منتهی می گردد و نسل نو جوی شاعران سر برمی آورند و شعر را به جایگاهی می رسانند که اینک ما شاهد مظاهر برجسته ای از آن هستیم. اما نکته ی ظریفی که اغلب از دید منتقدان و تاریخ نگاران شعر دوره بیداری کمتر مورد توجه قرار گرفته است این است که نقش آفرینان شعر در دوره ی بیداری همه مرکز نشین نبوده اند، فرخی از یزد محمد صادق امیری از روستاهای اراک، ملک الشعرای بهار و پدرش کاظم صبوری ملک الشعرای آستان قدس رضوی از مشهد، نسیم شمال و علی اکبر دهخدا و عارف از قزوین بودند. سید محمد رضا کردستانی با تخلص میرزاده عشقی از همدان بود که اگر به زندگی و آثار این شاعران بنگریم مشاهده خواهیم کرد که بسیاری از این شاعران در دوره بلوغ شاعرانه و معروفیت جذب مراکز مهم کشور یا ایالات مختلف شده اند اما اصالت شهرستانی یا روستایی خود را از دست نداده اند و مرحوم میرزا عبدالحسین بهمنی نیز یکی از مصادیق این ادعاست که به قول خانم بهمنی «... در سال ۱۲۷۷ هجری شمسی در قریه حسین آباد (بهمن) آباده فارس پا به جهان گذاشت. تحصیلات مقدماتی و دبیرستان را در شیراز به اتمام رساند و بر دو زبان عربی و انگلیسی تسلط یافت. سپس به هندوستان رفت و در بازگشت در شیراز به استخدام اداره مالیه درآمد. در بحبوحه ی جنگهای داخلی فارس و کشمکش عشایر و ایالات با دولت، در سال ۱۳۱۸ به دلیل شغل خود گرفتار و زندانی سالار قشقای در قلعه ی کولار آباده گردید و آنگونه که خود شرح می دهد، شکنجه و آزار بسیار دید و همه ی اموالش به سرقت رفت و پس از فرار از زندان از شغل خود استعفا داد و به استخدام شرکت نفت درآمد و به مسجد سلیمان رفت سپس در آبادان به مقام ریاست کلپ/باشگاه تازه تأسیس شده شرکت نفت منصوب شد و تا آخر عمر کوتاهش همان جا ماند...» من وقتی که با لطف فرزند عزیزم سرکار خانم میترا بهمنی با نام شادروان میرزا عبدالحسین بهمنی آشنا شدم و چند نمونه از اشعار ایشان را خواندم شناخت عمیق تری از شعر و زندگی ایشان برایم ضرورت یافت و از خانم بهمنی خواهش کردم تا نسخه ی اینترنتی دیوان معظم له را برایم بفرستند و با وصول آن نسخه بی درنگ به خواندن آن پرداختم و از حسن ذوق و خلاقیت های موجود در قالب و معنای این اشعار لذت فراوان بردم ولی مقدمه ی مشروح و خواندنی خانم بهمنی و تجزیه و تحلیل دقیق ایشان از شعر و زندگی این شاعر مرا از بحث و گفتگو در باره بهمنی بی نیاز ساخت و امیدوارم که خوانندگان عزیز نیز چون من از شعر بهمنی و مقدمه ی دیوان وی لذت ببرند.

بهمن ۱۳۹۹، منصور رستگار فسایی

میرزا عبدالحسین بهمنی در سال ۱۲۷۷ هجری شمسی در قریه حسین آباد (بهمن) آباده متولد شد. تحصیلات مقدماتی و دبیرستان را در شیراز به پایان رساند استعداد و توانایی ذهنی وی چنان بود که بر دوزبان عربی و انگلیسی تسلط یافت. در همان دوران جوانی سفری به هندوستان کرد و پس از بازگشت از هند در شهر هنر پرور شیراز ساکن شد و به استخدام اداره مالیه درآمد. در این زمان آشفته‌گی اوضاع جهان، بر ایران نیز سایه افکنده و بر نابسامانی‌های درونی آن می افزود. دنیا در آتش جنگ بین الملل دوم می‌سوخت و شعله‌های آن به دامن ایران سرایت کرده بود. متفقین، علیه آلمان نازی و به بهانه حضور مستشاران آلمانی در ایران، شمال و جنوب را اشغال نموده بودند. سلسه قاجار در اوج ضعف و از هم پاشیدگی بود. روسیه شوروی و انگلستان با هجوم به مناطق شمالی و جنوبی، عملاً ایران را به دو منطقه تحت حکومت خود درآورده بودند. هیچ امنیتی در هیچ نقطه کشوری وجود نداشت، فقر و گرسنگی مردم را به ستوه آورده بود.

روزنامه‌ها تعطیل و مجلس شورای نیم بندی که در زمان مظفرالدین شاه تشکیل شده بود نمی دانست چه کند. فوت مظفرالدین شاه و به سلطنت رسیدن شاه جوان، احمد شاه، و توطئه‌های انگلیسی‌ها برای تسلط بر مجلس و مجلسیان عرصه را بر همه تنگ کرده بود. ایلات فارس گاه تحت تاثیر خوانین خود به فکر خود مختاری بودند و یا با درگیری و معارضه با یکدیگر، اوضاع فارس را آشفته‌تر می‌ساختند. از سویی قحطی و بیکاری و ناامنی، ایران و از جمله فارس را تبدیل به آشفته‌بازاری غیر قابل قابل توصیف کرده بود. پریشان احوالی مردم با ظهور رضاخان میر پنج و قدرت نمایی او و پشتیبانی انگلیسی‌ها از وی و وادار کردن احمد شاه به استعفا از سلطنت و خروج از کشور و فشارهای سیاسی و گرفتن اعتبارهای استعماری از ایران و مجلس شورای ملی، ادامه یافت. رضاشاه در همان ابتدای به قدرت رسیدن درگیر خود مختاری

آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی و در خراسان به پیشوایی محمد تقی خان پسیان و در کرمانشاه به سرکردگی امیر افشار دموکرات و در جنوب غربی شیخ خزعل و شیخ محمره و افزون بر آنها شورش ایلات و عشایر شد. از میان شاعران فارس، آنان که شعرشان انعکاس اوضاع و احوال اجتماعی ایران بود و بنا بر تحول روزگار به مضامین عاشقانه کمتر ارج می نهادند. پادشاهی رضا شاه را به عنوان یک مصلح اجتماعی باور نداشتند و سلطنت او را بهتر از سلطنت قاجارها نمی دیدند.

بهمنی در چنین معرکه ای پا به عرصه‌ی وجود ادبی گذاشت. وی که مردی حساس و وطن دوست بود در بازگشت از هند با انجمن های ادبی که در گوشه و کنار شهر برپا بود آشنا شد. به عضویت انجمن ادبی سالار درآمد و همراه دیگر شاعران این دوره، توصیف گر و منتقد اوضاع نابسامان جامعه‌ی خود شد.

ذکر ناهنجاریها و نابسامانی های تاریخی و اجتماعی در شعر، نه فقط از وی شاعری متعهد و منقد اجتماعی ساخته، بلکه تسلط شاعر به فنون شعر و شاعری و صنایع بدیع از وی شاعری توانا با طبعی روان ساخته است. وی در انواع شعر از قبیل غزل قصیده مثنوی و مستزاد قطعه بحر طویل ماده تاریخ و رباعی و دوبیتی تبحر دارد و برخی اشعارش (مانند شعر شماره ۱۲۲، شور شهناز) حکایت از آشنایی وی بر دستگاه های و نواهای موسیقی ایرانی دارد. به آیات قرآنی و احادیث احاطه‌ی کامل دارد. بسیاری از آیات شریفه قرآنی را، (مثل شعر شماره ۱۴۲ با عنوان «الله لا یتغیر...»)، در ابیات خود درج کرده است. با جریانات سیاسی روز (شعر شماره ۱۲۶، «زبان حال حزب توده»)، آشناست. وی با بیشتر روزنامه های منتشره آن روزگار آشنا بود و نمونه‌ی اشعار خود را که به مناسبت اجتماعی سیاسی سروده در تعدادی از آنها به چاپ رسانده است. اما گرد آورنده محترم دیوان، سرکار خانم میترا بهمنی دیوان شعر را نه چنان که سنت است، در دسته بندی شعرها، تاریخ سرایش آنها را ملاک ترتیب اشعار قرار داده و برای هر سروده ذیلی متناسب با موضوع و محتوای آن درج کرده و با توجه به اسناد و مدارک تاریخی خواننده را به وقایع درج شده آشنا می سازد، که کاری زیبا و درخور ستایش است.

ذکر معانی کلمات و لغات محلی و مهجور و شرح اوضاع اجتماعی و مناسبتها و اشخاص تاریخی و اجتماعی در ذیل هر شعر برای خواننده دریچه ای به تاریخ گذشته‌ی نزدیک ایران، پایان قاجار تا پهلوی دوم، می‌گشاید و او را با خادمان و غیر خادمان وطن آشنا می سازد.

عمر بهمنی آنچنان نباید که نتیجه‌ی کار خود را ببیند در سن چهل و هشت سالگی، هنگام شنا در استخر باشگاه شرکت نفت، در اثر سکت، دارفانی را وداع گفت. روانش شاد.

مقدمه

میرزا عبدالحسین خان بهمنی شاعری نه چندان آشنا از دیار آشنای فارس بود. او در زمان حیاتش در میان مردمش چندان هم ناشناخته نبود؛ در سال‌هایی که عرصه‌ی جهان، جنگ‌های خانمان‌سوز جهانی اول و دوم را تجربه می‌کرد و به تبع آن ایران نیز از تغییر و تحولات حاصل از این جنگ‌ها و انقلاب‌های صنعتی در اروپا مصون نمانده و در سردرگمی تحولات مشروطه‌خواهی و تغییر و تبدیل دو رژیم حکومتی قاجار و پهلوی گرفتار آمده بود.

وی در سال ۱۲۷۷ هجری شمسی در قریه حسین آباد (بهمن) آباده فارس پا به جهان گذاشت. تحصیلات مقدماتی و دبیرستان را در شیراز به اتمام رساند و بر دو زبان عربی و انگلیسی تسلط یافت. سپس به هندوستان رفت در بازگشت، در شیراز در استخدام اداره مالیه درآمد. در بحبوحه‌ی جنگ‌های داخلی فارس و کشمکش عشایر و ایلات با دولت در سال ۱۳۰۸ به دلیل شغل خود^۱ گرفتار و زندانی سالار قشقایی^۲ در قلعه‌ی کولار آباده گردید و آنگونه که خود شرح می‌دهد شکنجه و آزار بسیار دید و همه‌ی اموالش به سرقت رفت^۳. پس از فرار از زندان از شغل خود استعفا داد و در استخدام شرکت نفت درآمد و به مسجد سلیمان رفت. سپس در آبادان به مقام ریاست کلوپ / باشگاه تازه تأسیس شده‌ی شرکت نفت منصوب شد و تا آخر عمر کوتاهش همان‌جا ماند.

۱- عبدالحسین بهمنی علاوه بر دیوان اشعار، مقالاتی تحت عنوان «چهل و یک گفتار در تلویح اسرار» پیرامون مطالب فلسفی دارد که در آنجا به برخی وقایع و خاطرات زندگی خود می‌پردازد. از جمله در گفتار سوم اشاره می‌کند که: «نگارنده در مباشرت خالصجات خسرو و شیرین در راه ایفای وظیفه گرفتار اشرار گردیده و پس از شکنجه و آزار بسیار و از کف دادن دارایی خود که شرح آن نظماً در گرامی نامه‌ی استوار قم شماره‌های ۶۴-۶۶ سال دوم انتشار یافته شب هنگام فرار اختیار نموده...». ۲- مقصود ملک منصورخان قشقایی فرزند دوم صولت الدوله است.

۳- (نیز ر.ک توضیحات شعر شماره ۲۸، در زندان کولار). ۳- ر.ک شعر شماره ۲۸.

وی در فلسفه و علوم اسلامی دستی داشت. به گونه‌ای که بیشتر اشعارش حاوی تلمیحات و تضمین‌هایی از اخبار و احادیث و آیات قرآن است. ظهور و بال‌س وی در عرصه‌ی شعر که از همان اوان جوانی آغاز گردید مصادف می‌گردد با تحولات و دگرگونی‌های بعد از مشروطه در ایران. در نتیجه افکار و اشعار او از تحولات دوران خود تأثیر پذیرفته و شعر او آیینی تمام‌نمای جامعه می‌شود. گرچه وی در قالب شعری پیوند خود را با اسلاف و پیشینیان خود نبریده و به قالب‌های سنتی وفادار مانده، محتوای شعری وی زمینه‌ی مناسبی برای طرح افکار آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویی، مبارزه با خرافات و جهل و سنت، شده است. آثارش طی دودهه فعالیت ادبی از عمر کوتاهش در جراید فارس (ظریف، نامه کانون شعرای فارس، بهار ایران، استخر، بیان حقیقت، جهان نما، سالنامه‌ی فارس ۱۳۰۹) خوزستان (نامه خوزستان)، قم (استوار، راه سلامت) و بمبئی/ هندوستان (البشارت ۱۲۹۹ ش.) چاپ شده است.

شعر بهمنی همچون رودخانه‌ای است که در بستر روزگار خود جاری است و خواننده را با خود به دیدار تاریخ می‌برد و هرجا که لازم باشد درنگ می‌کند و وی را بر سر حوادث تاریخی به تماشا می‌نشاند و وادار به تأمل می‌کند. او در مقام یک شاعر صاحب‌نظر و نه یک شاهد روایت‌گر به نقد حوادث می‌پردازد. گاه مانند هر ایرانی وطن‌دوست از انعقاد قراردادهای ننگین (قرار داد معروف به ۱۹۱۹ به تاریخ مرداد ۱۲۹۸ با انگلستان (۹ اوت ۱۹۱۹)) دل سوخته و خشمگین است:

شاه قاجار آن که گویی کور مادرزاد بود	باخت شطرنج سیاست با اجانب مات شد
مادرش ای کاش از روز ازل نازاد بود	احمد این شاهنشاه تن‌پرور شهوت‌پرست
صد هزارش آفرین کاو اولین استاد بود	آن که بهر اختناق ملت این بنیان نهاد
مرتفع از هر طرف کی ناله و فریاد بود	گر نمی‌کردند مأمورین دولت اختلاس
هر چه بادا باد کی امکان هر ایراد بود	گر ز مشروطیت و قانون نمی‌بردند نام
یک نفر کی منتخب از جانب افراد بود	آن و کیلی را که ملت انتخابش کرده کیست

(شماره ۱۲)

و سرانجام هشدار می‌دهد و نادانی و جهالت مردم را مسبب این همه بدبختی می‌داند:

سرنوشتش غیر از این بس جای استبعاد بود	جاهل و غافل نبودار ملت ذلت پسند
آرزوشان قطع نسل از ناخلف اولاد بود	گرنیاکان باخبر بودند از اخلاف خویش
صاحب علم و هنرهم ذوق واستعداد بود	ملتی کاو گوی سبقت در ربود اندرجهان
درحقیقت گر دراین کشور زبان آزاد بود	برملا می‌گفت بس ناگفته‌ها را بهمنی

(همان جا)

از برچیده شدن بساط ظلم قاجاری ابراز شادمانی می‌کند و به استقبال تغییر و تحولات جدید می‌رود:

گشت احمد شه نالایق از ایران مطرود
 ناید از گرگِ جفا پیشه شبانی و شاهی
 دوره‌ی مستبد و مرتجع و اشرافی
 خجل و منفعل آن مردم کوتاه‌نظر است
 سیصد و چار پس از الف نهم از آبان

چون پدر پرچم اقبال پسر شد مقلوب
 وز بداندیش و نکوکار برآید بد و خوب
 سپری‌گشت و عری شد وطن از جمله عیوب
 که نموداهل وطن را به دنائت منسوب
 منقرض نسل قجر گشت و میسر مطلوب
 (شماره ۱۵)

از تأسیس مدرسه‌ی دختران به‌وجود می‌آید:
 ای خواهران بیایید در گلشن تمدن
 در پای گلبن علم گیرید جای اگر نه
 جبران کنید مافات دانید قدر اوقات

ازهرگلی که خوش‌بوست مملو کنید دامان
 اندر حسیض پستی باقی‌است شخص نادان
 جوید اگر مساوات این گوی هست و میدان
 (شماره ۲)

به غائله‌ی کشف حجاب (شماره ۵۴) اشاره می‌کند و زنان را از افراط و تفریط برحذر می‌دارد. گاه با
 کسروی به بحث و جدل می‌نشیند و گله‌مند افکارش مبنی بر ازبین بردن و سوزاندن اشعار بزرگان علم و
 ادب می‌گردد که:

مولوی را تو گدا خوانی و شیخ عطار
 شعرا را همه گمره‌کن و گمره دانی

به‌خدا کاین همه جز تهمت و بُهتان نبود
 سخنی رانده ولی بهر تو بُرهان نبود
 (شماره ۱۰۱)

سرانجام ناامید اعتراف می‌کند که روی کار آمدن نظم نوین رضاشاهی گرهی از کار نگشوده است:

آن که ز استبداد می‌نالید زار
 کرد صد یاد از زمان‌های نخست
 آن کسی کاو بود آزادی طلب
 مدح‌شده خواهی نخواهی می‌سرود
 فرخی عشقی مدرس بی‌گناه
 عارف غم‌خوار میهن زار مُرد

گشت از مشروطه خواهی برکنار
 چون اساس مملکت را دید سست
 جانش بود از زور سرنیزه به لب
 چون به زیر چکمه و سرنیزه بود
 خونشان شد بره‌در افسوس و آه
 کس در این کشور غم او را نخورد
 (شماره ۱۴۰)

سپس به وصف این دوران می‌پردازد:

ره‌زنان خارجی اندر کمین
 بود هر حاکم رئیس السارقین

دزدهای داخلی کرسی نشین
 آب‌گند آری خود از سرچشمه بین

خون ملت داخل اندر شیشه شد
روزی مردم همه شد انحصار
پهلوی هم تاجر و ملّاک شد
خرده مالک ملک خود از کف بداد
پس جوانمردان که خونشان شد هدر

هم قمار و شرط بندی پیشه شد
در کف یک عده‌ی سرمایه دار
صاحب بی حدّ و حصر املاک شد
خویشان هم در سیه چال اوفتاد
هر که گفت آزادام شد در به در
(همان جا)

از اظهار نظر درباره رجل سیاسی و وقایع و اتفاقات این دوران غافل نمی‌ماند:

حکمتی بود اندرین دوران ولی
در خراسان خون ناحق ریختند
بهر تبدیل لباس و هم کلاه
خُرد شد ملت به زیر بار جور

کُشت یک تن وزیر مهملی
بی‌گناهان را به خون آمیختند
هم برای جلب اجباری سپاه
چون به کشور نسخ شد آیین شور
(همان جا)

از جنگ بین الملل اوّل عمیقاً متأسّف است:

نونه‌الان بشر در خاک و خون آغشته‌اند
جنگ رامن ننگ دائم و یژه اندر این زمان
بیشتر گردد بشر سفاک و خونخوار العجب

ای عروس صلح و آزادی کجایی سربرآر
کز تمدّن می‌نماید دعوی اهل هر دیار
هر چه یابد بیشتر علم و صنایع انتشار
(شماره ۵)

پیروزی متفقین را در جنگ بین الملل دوم پیش بینی می‌کند (شماره ۱۲۸)؛ سپس از تخریب آثار باستانی و به نیما بردن مصالح گران‌بهای گرمابه‌ی وکیل شیراز بعد از شهریور ۱۳۲۰ اعتراض می‌کند که:

گرمابه‌ی وکیل برآرد ز دل عویل

از دست تیشه‌ی ستم «محکمی» و «دیل»
(شماره ۱۳۵)

مجله‌ی توفیق را می‌ستاید (شماره ۴۲) روزنامه نگاران وابسته و مداح را نقد می‌کند و از وضعیّت نابهنجار جامعه و اختلاف طبقاتی می‌نالند که:

مملکت هرج و مرج و دشمن شاد
گشته قحط الرجال در ایران

رنجیر در فشار جور زعیم
مادر دهر گوئی‌است عقیم
(شماره ۱۰)

از سانسور مطالبش به «طهماسبی» مدیر «روزنامه استوار» می‌گوید:

حذف می‌کردی تو از گفتار من
گویمت اکنون یک از بسیار آن
گویمت ای ملت نرو در باشگاه
پای کوبان دست افشان می‌روی
داشت چون این نکته‌ها بیم خطر
نکته‌ها از بیم جان خویشتن
مشت از خروارها دارد نشان
باشگاه چپود بگو اوباشگاه
عاقبت بی‌دین و ایمان می‌شوی
کردی از درجش تو خود صرف نظر
(شماره ۱۴۰)

وبه سردبیر نصیحت می‌کند که:

معنی حبّ وطن چپود بگو
خود پسندی نیست این حبّ وطن
خدمت هم‌می‌هنان بایسته است
نی شوی هم‌دست با گرگِ گله
داری گر ایمان کامل ای عمو
اندر اینجا نیست جای ما و من
رفع بیداد از کسان شایسته است
هم شریک دزد و هم یار قافله
(همان جا)

از توقیف روزنامه «استوار قم» بخاطر درج مقاله‌اش سخن می‌راند:

استوار از بهر چه توقیف شد
علتش بُد درج یک گفتار من
مورد تهدید و هم تخویف شد
فاش و رُک گویی است آری کار من
(همان جا)

هشدار می‌دهد که در زمان پهلوی دوم به وضع سابق دچار نشویم:

کرد چون تغییر دیگر آن رژیم
وحدت افکار باید پیشه کرد
ورنه آن آش و همان کاسه است باز
دور باید کرد از خود خوف و بیم
نی دوباره سود خویش اندیشه کرد
کی شود مرد منافق سرفراز
(همان جا)

با آنکه خوش بینانه برسرکار آمدن پهلوی دوم را ارج می‌نهد، با گذشت زمان سرانجام نتیجه‌گیری می‌کند که او نیز دست نشانده‌ی استعمار است:

پهلوی را نیز وی نیرو دهد
مردم بیچاره را سازد زیون
چونکه شد بر پیر و برنا کار سخت
تا به پشت ملت او پالان نهد
تا که گردد عارف و عامی جیون
پهلوی را هم بیندازد ز تخت

هر زمان آرد برون نقشی نوین
ملت و دولت شود چون ناتوان
بر زمین ساینده تا مردم جبین
پای استعمار پس بنهد به پیش
زین همه نیرنگ‌های بی‌کران
(شماره ۱۴۶)

جابه‌جا در میان نقل روایت‌های تاریخی نیز از زندگی خویش حکایت می‌کند؛ پند و اندرز می‌دهد، از عشق طبیعت سرشار می‌شود عارف می‌شود و بشریت را به عدل و داد و دوری از جهل و خرافات فرا می‌خواند؛ در لباس یک فیلسوف، جهان و خدا را به پاسخ‌گویی می‌طلبد و گلايه می‌کند که:

چه حکمت است که هر ناتوان بی‌زر و زور
به زیردست توانا فروتن و خوار است
یکی بود به سرِ دار و دیگری سردار
هزار بنده یکی زان میانه سالار است
(شماره ۳۰)

در حالی که چشم بر پیشرفت‌های علمی غرب نمی‌بندد و آن را ستایش می‌کند:

فرق اهل باختر بر فرق‌دان سائید از آنک
صاحب وهم و خرافت‌های ناهنجار نیست
جدو جهد ار پیشه‌سازی کامیاب آخر شوی
رسم و راه زندگیت آنگاه ناهموار نیست
اندرین عصر تمدن می‌نیابد ارتقا
زاختراع و علم و صنعت آن‌که برخوردار نیست
(شماره ۸۴)

تمدنی را که فتنه و فساد و ظلم برای بشر به ارمغان آورده تکفیر می‌کند و می‌گوید:

چشم‌بگشا ثمر عصر تمدن بنگر
که به یک لمح بصردست به شمشیر کنند
(شماره ۸۵)

تکیه بر شواهد و امثال قرآنی و روایات در اشعار، نشان می‌دهد که از علوم اسلامی نیز بی‌بهره نمانده است اما با این حال زهد و پرهیزگاری خشک را نکوهش می‌کند:

دوست به دست آر و واگذار به زاهد
حور و قصور و ریاض و جنت غلوی
(شماره ۱۱۹)

و یا:

صاحب خلق نکوست مؤمن و مسلم
نیست مسلمان کسی که گشت بداندیش
گرچه ز دین یا ز مذهب دگر آید
راهِ به مقصد نبرد زاهد قشری
شخص مسلمان عری ز کین و شر آید
کاو پی اغفال خلق رهسپر آید
(شماره ۷۸)

مردم را از تعصبات مذهبی و قومی بر حذر می‌دارد و دین را یک مسأله شخصی و وجدانی تلقی می‌کند:
 دین و مذهب امر وجدانی بُود مرتبط با روح انسانی بُود
 (شماره ۷)

و یا:

مذهب مادوستی است با همه اقوام دوست بود بهترین مواهب و آلا
 عالی و دانی چنان که کافر و مؤمن هست برابر به نزد خالق یکتا
 ما بشریم و وظیفه‌ی بشریت اُلفت و انس است ای هشیور دانا
 (شماره ۱۱۹)

برای خرد ورزی و کسب علم اهمیتی خاص قائل است تا آنجا که راه نجات ملت را منوط به کسب آن می‌داند:

ملت‌ی را که علم و صنعت نیست گر بُود خانه‌ایش، ویران است
 کاروان بقای آن ملت سخت گم گشته در بیابان است
 ای برادر ز خواب شو بیدار صبح دانش بین نمایان است
 عذر دیروزت از موجه بود لیکن امروز وقت جبران است
 (شماره ۳)

عمده‌ی اشعار وی غزل و قصیده است که بیشتر جنبه‌ی تعلیمی و اجتماعی دارند. اما شیوه‌ی بیان خشک و نصیحت‌وار نیست. هر جا که به توصیف و نقد یک وضعیت اجتماعی برمی‌خیزد، طنز را بُن مایه‌ی بیان خود می‌سازد و تلخی واقعیت‌ها را با چاشنی طنز شیرین می‌کند. توجه خاص وی به طبقه‌ی رنجبر و زحمت‌کش که حاصل اوضاع نابسامان اجتماعی و تحت تأثیر مشروطه است در تمامی اشعارش مشهود است. حتی آنجا که به توصیف طبیعت و زمستان می‌پردازد از یادآوری زحمت کشان و رنجبران غافل نمی‌ماند:

نعره زنان شد روان چو سیل مخرب رنجبران را نماند مسکن و مأوی
 این همه طوفان و انقلاب و هیاهو مژده‌ی گل می‌دهد به مرغ خوش‌آوا
 گوی به دهقان مباش در غم و اندوه خانه‌ات از شد خراب خود شوی احیا
 (شماره ۱۱۹)

از دیگر ویژگی‌های بارز شعری وی وسیع بودن گستره‌ی لغات و واژه‌سازی، چون مست آسا و آسمان پیمای و خرگردن، است؛ و اسم صوت ساختگی چون چکاچک، فشافش و به کاربردن واژه‌های انگلیسی در شعر است. در عین حال که اشعارش تمثیل فراوان دارد، برخی ابیاتش خود قدرت تمثیل شدن دارد:

تو فکر دلبری کز در درآید
(شماره ۴۸)

چه غم هارون شد ار محکوم قارون
(شماره ۵۶)

در خم یک کوچه آخر مُلحقند
(شماره ۶۵)

صد شرف اوراست به هر بوم و زاغ
(شماره ۳۷)

در بیابان گردد او گرد سراب
(شماره ۱۴۶)

توان گفت او را که علامه است
(شماره ۲۱)

همانا رطب و یابس را بسوزند
(شماره ۵۶)

گرچه توأم به مشک تر گردد
(شماره ۵۷)

هرآن که بر بام شد آید فرود
(شماره ۷۱)

کارگر گر کاهل افتد نقص صاحب کار نیست
(شماره ۸۴)

عزت خود را هر آن کس خواست هرگز خوار نیست
(شماره ۸۴)

صاحب افکار بکر و طبع گوهر بار نیست
(شماره ۸۸)

بهر مقلس یافت گردد آش و نان
(شماره ۱۴۶)

همچو خر پایش فرو ماند به گل
(شماره ۱۴۶)

مرا بس ناله ها از دل برآید

بُود پرونده سازی کار قانون

جملگی جوینده ی راه حقند

بلبل اگر می رود اندر قفس

کوزه اش در کنج خانه پُر ز آب

نه هر آن که را ریش و عمامه است

به جنگل آتشی چون برفروزند

پَشک پَشک است و پَشک خواهد بود

که زود گردد متلاشی چو دود

نه قضا باشد بخیل و نه فلک پست و لئیم

حق یُعزُّ من یشاء و هم یذلُّ من یشاست

گشت هر کس آشنا بابحر و سجع و قافیه

تا فراوان است ابله در جهان

هر که را اندیشه نبود مستقل

هر غمی را شادی اندر پی بُود
رونق اردیبهشت از دی بُود
(شماره ۱۴۶)

در شرح احوال خویش زبان ساده و روایتی دارد. دو نمایشنامه‌ی منظوم و عاشقانه دارد که ترجمه‌ی داستانی انگلیسی و خبری چاپ شده در روزنامه‌ی *Daily Mirror* لندن است.

آثار منظوم و مثنوی طی بیست سال در روزنامه‌های فارس و کشور چاپ گردید. وی در سال ۱۳۲۲ خورشیدی عضو هیأت تحریریه روزنامه استخر (چاپ شیراز، به سر دبیری سیروس استخر) بود. از جمله مقالات وی در این روزنامه عبارتند از «آثار اسلامی را حفظ کنید» (سال ۲۶، ش ۲، ۷۷۷ دی ۱۳۲۲)، «یک پرده از تمدنی که می‌خواهند مارا به قبول آن وادار کنند» (سال ۲۶، ش ۷۵۷، ۱۹ مهر ۱۳۲۲)، «محمد و اسلام در نظر دیگران» (سال ۲۶، سه شماره ۷۶۰ تا ۷۶۱، آبان ۱۳۲۲)، «ترجمه سخنرانی ژوزف استالین» (سال ۲۶، دی ماه، ش ۷۷۲ تا ۷۷۹ هفت شماره، ۱۳۲۲)، «ربّ اعلی کیست» (سال ۲۶، آذر، ش ۷۷۴، ۱۳۲۲)، «حبّ الوطن من الایمان» (سال ۲۶، ۲۶ مهر، ش ۷۵۹، ۱۳۲۲)، «جمال بهتر است یا کمال، جلال بهتر است یا مال» (سال ۲۶، ۲۶ مهر، ش ۷۵۹، ۱۳۲۲)، «پارازیت‌های دینی و مذهبی» (سال ۲۶، ۲۳ آبان، ش ۷۶۷، ۱۳۲۲)، «آزادی هم حدودی دارد» (سال ۲۶، ۸ مهر، ش ۷۵۴، ۱۳۲۲)، «ترجمه مقاله آلمان چه بود و چه شد به قلم پروفسور هیام انگلیسی» (سال ۲۶، ۱۲ دی، ش ۷۸۱، ۱۳۲۲)، «راز پیدایش دین» (سال ۲۶، ۱۰ مهر، ش ۷۵۷، ۱۳۲۲)، «آباد و قوه‌ی حاکمه» (سال ۲۷، ۱۸ مرداد، ش ۸۲۴، ۱۳۲۳)، «از رحله‌ی ابن بطوطه» (سال ۲۷، ۲۹ آبان، ش ۸۵۱، ۱۳۲۳)، «در باره انتخابات» (سال ۲۶، ۱۹ دی، ش ۷۸۱، ۱۳۲۲) است. و مقاله‌های «آش همه آجیل یا پارسی کنونی»، «پیرامون اصلاح زبان روزنامه استوارقم و پارسی ناب» (نامه‌ی خوزستان)، «فواید سبلیت» (نامه‌ی کانون شعرا) به چاپ رسید.

تجدد و نوآوری

هرچند شعر نو ایران به عنوان یک پدیده‌ی تاریخی رشد یابنده و یک سبک با جنبش مشروطه پیدا شده است که آغازگران آن به گفته‌ی شمس لنگرودی (۱۳۷۰: ۵۰) ابوالقاسم لاهوتی، تقی رفعت، خانم شمس کسمایی و جعفر خامنه‌ای بودند؛ نخستین بذره‌های نوآوری و تجدد را بعد از تحولات مشروطه باید در روی آوردن شاعران نوجوان در شکستن شکل‌های ظاهری، قالب‌های سنتی و درون مایه‌ها و محتوای معنایی منجمد شده‌ی آن دوران جستجو نمود. آنجا که زبان رسمی و فاخر کنار می‌رود و ترکیبی از زیبایی شناسی عوام و شعر سنتی به وجود می‌آید و به شعر مشروطیت شهرت می‌یابد. با آنکه بهمنی از جهت شکل / قالب‌های شعری، در اکثر اشعار خود قالب‌های کهن را برگزیده و حفظ نموده است، نمونه‌هایی از سروده هایش نشان می‌دهد که از مجادلات ادبی و سازنده میان «تقی رفعت» و «بهار» خبر داشته و

میان تجدد خواهی «رفت» و محافظه کاری «بهار» در حفظ شکل کلاسیک شعر، سرانجام راه بینابینی را در برخی اشعار انتخاب می‌نماید و به کاروان تجدد خواهان و نوآوران عصر مشروطه به بعد می‌پیوندد و نوخواهی خود را چه در عرصه‌ی شکل و چه در عرصه‌ی درون مایه و موسیقی معنوی نشان می‌دهد.

با توجه به اینکه قالب چهار پاره به صورت دوبیتی‌های پیوسته بیشتر بعد از ۱۳۱۶ یا شهریور ۱۳۲۰ مورد توجه گویندگانی چون «خانلری و تولی» با مضامین غنایی و توصیفی قرار می‌گیرد (کدکنی، ۱۳۵۹: ۱۳۶)؛ وی در شعر چون و چرا با خدا (شماره ۲۴) سروده شده در سال ۱۳۰۸، خود را از جمله‌ی پیشگامان سراینده شکل (چهار پاره) قرار می‌دهد، علاوه بر آن درون مایه شعر را بر اساس نوعی عرفان انتقادی می‌گذارد که در این قالب بدیع و تازه است و سابقه نداشته است.

در سالهای پس از انقلاب مشروطه همگام با تغییر و تحولات اجتماعی و آزادی خواهی به مساله‌ی حقوق زنان توجه خاص شد و برخی در ترویج آن گام‌هایی برداشتند و شعرا و نویسندگان برخی آثار خود را به مساله‌ی زنان اختصاص دادند. مجله آزادیستان از پیشگامان درج مقالات منظوم و منثور درباره‌ی عالم نسوان به سردبیری «تقی رفعت» بود که آخرین شماره آن یعنی شماره چهارم آن در شهریور ۱۲۹۹ به زیر چاپ رفت و پس از توقیف هرگز منتشر نگردید (شمس لنگرودی، ۱۳۷۰).

لاهوئی در اواخر سال ۱۲۹۶ ش. برای نخستین بار در قصیده مفصلی زنان را به دانش و آزادی فرامی‌خواند (همان) و در همان سال (۱۲۹۶ ش.) بهمنی نیز توجه خاص خود را به مساله‌ی حقوق زنان و علم آموزی آنان بطور مستقیم در شعر بشارت به دوشیزگان، اختصاص می‌دهد و باز شدن مدرسه دخترانه را تبریک می‌گوید. آراین پور (۱۳۷۶) درباره‌ی نخستین مدارس دخترانه در ایران می‌نویسد که در سال ۱۲۹۰ شمسی تنها دو آموزشگاه دخترانه در تهران وجود داشت که آمریکاییان و فرانسویان مقیم تهران دایر کرده بودند و بیشتر دختران ایرانی غیر مسلمان از ارامنه و اقلیت‌های مذهبی دیگر در آنها تحصیل می‌کردند. اما از روزی که زمزمه‌ی آزادی بلند شد تامین حقوق زنان جزو آروزهای تجدد خواهان شد. بهمنی در اشعار اقتضای زمان و اعتدال سروده شده در ش. ۱۳۱۴، مستقیماً به مساله‌ی زنان می‌پردازد، هرچند در غالب اشعار خود از نظر کردن بر این مساله غافل نمی‌ماند. وی قالب مسمط گونه‌ی جدیدی (در دست به جز خذف نیامده، شماره ۷۲) نیز ابداع نموده است که طبق آن همه‌ی مصراع‌های فرد با هم، هم قافیه و مصراع‌های زوج نیز جداگانه هم قافیه هستند و بندهای هر قسمت شامل یک بیت است که قافیه در مصراع اول و دوم آن رعایت شده است:

مرآت جهان نماست تاریخ
 کاحیا کن نام رفتگان است
 چون پرده‌ی سینماست تاریخ
 زان رو که جهان در آن عیان است
 هر صفحه‌ی آن چو پرده‌ای بین
 از صورت و سیرت سلاطین
 صف‌ها ز شهان باستانی
 از پیش نظر دهد دفیله
 نبود به جهان دگر نشانی
 جز نام فقط ز هر قبيله
 ای صاحب دیده‌ی بصیرت
 تاریخ بخوان و گیر عبرت

(شماره ۷۲)

ترجمه اشعار فرنگی که با لاهوتی و با ترجمه‌ی یکی از اشعار ویکتور هوگو به نام «سنگر خونین» در سال ۱۳۰۲ آغاز(?) شده بود، در شعر بهمنی به صورت ترجمه‌ی اثر منثور انگلیسی به نظم فارسی تداوم می‌یابد. وی دو ترجمه به نام‌های «مايُضِلَّ الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا قَوْلُ / بشنو از من بی گمان پول است پول» (شماره ۴۵) و «داستان لیلی و مجنون قرن بیستم» (شماره ۶۸) از زبان انگلیسی دارد که اولی در سال ۱۳۱۳ خورشیدی و از ترجمه‌ی حکایتی منثور از «یوسف طمراس» نامی است. وی در این شعر از قالب مسمط به جای قالب مثنوی، شکل غالب ادبیات داستانی منظوم در ایران، برای طرح یک داستان استفاده می‌کند. شعر دوم، «داستان لیلی و مجنون قرن بیستم» (شماره ۶۸)، داستان واقعی و خبر درج شده در روزنامه Daily Mirror در ۱۹۳۶ است که بهمنی آن را در سال ۱۳۱۵ خورشیدی ترجمه و در قالب قصیده به نظم در می‌آورد.

رباعی که تا زمان شاعر بیشتر در خدمت اندیشه‌های فلسفی و عرفانی و عشقی به کار می‌رود در اشعار بهمنی جنبه‌ی تعلیمی و اجتماعی نیز یافته است.

در سرایش دوبیتی برای نخستین بار در وزن‌های عروضی غیر از وزن همیشگی و مرسوم آن (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل)، با درون مایه‌ای تعلیمی (جامه‌های دو بیتی، ۳۳۰) طبع آزمایی می‌کند.

جنگال ادبی

یکی از اولین سروده‌های وی (شماره ۲۴) که جنگال بسیاری در صحنه‌ی ادبی آن روزگار به بار آورد شعری است به نام محاکمه با خدا / راز و نیاز با خدا که در آن به چون و چرا با خداوند می‌پردازد و به-

سادگی همچون شبان داستان موسی هرآنچه در دل دارد بر زبان می‌آورد و در مقابل جبر خداوندی لب به اعتراض می‌گشاید. سرودن این شعر به قول «نیما» همچون آبی در خوابگاه مورچگان بود. امداد(۱۳۸۸: ۲۸۵) در قسمت شرح انجمن سالار می‌نویسد: «از جمله ماجراهای انجمن سالار در شیراز مشاعره میان بهمنی و سرهنگ اخگر و اعضای انجمن و سایر شاعران در سراسر ایران بود. در سال ۱۳۰۸ شمسی، بهمنی عضو انجمن، اشعاری در مورد دستگاه آفرینش گفته بود که در انجمن قرائت کرد و سرهنگ اخگر و اعضای انجمن را بر آشفته گردانید. سرهنگ اخگر و سایرین به پاسخ‌گویی برخاستند، انتقاد بر اشعار بهمنی و انتشار آنها در روزنامه کانون شعرا به مدیریت حسین مطیعی موجب شد که شاعران دیگر از سراسر کشور در این ماجرا شرکت کنند. حسین مطیعی تعدادی از اشعار انتقاد کنندگان را ابتدا در جزوه‌ای منتشر کرد ولی چون پاسخ‌گویی به بهمنی ادامه یافت در سال ۱۳۱۴ تمام اشعار بهمنی و پاسخ‌های رسیده در مجموعه‌ای به نام بیچون نامه اخگر انتشار داد. این کتاب دارای ۷۷۸ صفحه است که اشعار ۱۸۴ شاعر در آن آورده شده است». این شعر چنانچه از پاسخ شعری شاعر(شماره‌های ۴۸ و ۶۶ و ۸۸ و ۹۵) و شرح مفصلی که به صورت نثر در دیباچه‌ی اشعارش (چهل و یک گفتار در تلویح اسرار) درباره این جنجال ادبی نگاشته، برمی‌آید که این جنجال با سرودن و چاپ این شعر در روزنامه‌ی ظریف چاپ شیراز به مدیریت آقای احمد کاشف، از سوی سرهنگ اخگر در مهر ماه ۱۳۰۸ آغاز می‌گردد:

ای هم‌وطن که کار به نزد تو عار توست	بگشای چشم عقل که کار افتخار تست
از کاهلی نبرده کسی سود در جهان	مشغول کارشو وطن امیدوار تست
بردار پای عزم و توکل نما به حق	کن سعی پشتبان تو پروردگار تست
بهتر ز جنت است زمین زراعتت	خوش‌تر ز سلسبیل همه چشمه‌سار تست
بردار بار کار به میدان روزگار	نگذار بر زمین که خوداین باربار تست
گر مردی اختراع جدیدی پدید ساز	چون دستگاه هوش و هنر در دیار تست
باید به هر دقیقه قدم‌ها نهی به پیش	در کار زانکه مزد به مقدار کار تست
آن‌کس که یار بیهوده‌گردی است دشمن است	دست آر دوستی که پی کار یار تست
اخگر بگیر پند ز پیران کاردان	آن گل که مانع است ز کار تو خار توست

بهمنی در مهرماه ۱۳۰۸ پس از آزادی از زندان سالار قشقایی چنین پاسخ می‌دهد و در روزنامه ظریف به چاپ می‌رسد:

اخگر به نزد هم‌وطنان کارعار نیست	بیکاری از برای کسی افتخار نیست
لیکن در این محیط سراسر فساد ما	بر ارتقاء خویش کس امیدوار نیست

آن ملّتی که زنده‌ی علم است و اختراع
آزاد ملّتی شد و آباد کشوری
گفتی که اجر و مزد به مقدار کارتوست
بیهوده عمر خویش تلف کی کند کسی
می‌داشتی خبر اگر از حال بهمنی
مانند اهل کشور ما در فشار نیست
کاندر میان قوم اجانب دچار نیست
سعی و عمل چه فایده گر بخت یار نیست
برگو در این دیار چه باید که کار نیست
کردی یقین که چاره به غیر از فرار نیست
(شماره ۲۹)

بهمنی در توضیح این اشعار در در دیباچه دیوان شعرش می‌نویسد: «پس از پخش دو بخش بالا در نامه‌ی ظریف (روزنامه منطبعه در شیراز) آقای سرهنگ دلتنگ گردیده پاسخی مفصل سروده، به انجمن ادب فارس برده بود و رأی به انتشار آن داده نشده بود. نسخه‌ی آن به دست نیامد؛ شنیده شد مطلع آن این بوده: «ای بهمنی که چون تو کسی دلفگار نیست/ بر گفت بی‌دلیل کسی اعتبار نیست» و حضوراً بر همین یک بیت این پاسخ داده شد: «ای اخگری که چون تو کسی کامکار نیست/ غیر از تو کیست آن که چومن دلفگار نیست» در این وقت چند تن از سخن سرایان نامی فارس در این موضوع به مسابقه برخاستند و در ردّ سروده‌های آقای اخگر، داد سخن دادند. از آن جمله بخشی آقای عباس طاهری کرمانی سروده بودند که نسخه‌ی آن به دست نیامد. آقای سالار رئیس انجمن ادب فارس (ناصر سالار ۱۲۶۲-۱۳۲۵) نیز بخش مفصلی استقبال کردند که نسخه‌اش به دست نیامد و شنیده شد مقطع آن این بوده «امید پیش از این به خدا بود و زین سپس / امید هم به فضل خداوندگار نیست». بنا بر آنچه گذشت، آقای سرهنگ دلتنگ بوده و گویا همواره در نظر داشتند که مصافی به دست آرند و تلافی نمایند ...».

سپس ادامه می‌دهد که این شعر را «در انجمن ادب فارس خوانده و این راز در بزم ادباء شیراز، به میان نهاده و ابراز شد و دلپسند آن دانشوران خردمند واقع نگردید. نگارنده نیز آن را کان لم یکن و ناسروده انگاشت و دل از نشرش برداشت غافل از آنکه صیادی در آن میان به کمین بوده و مترصد که تیر انتقام از ترکش طبع ذخّار برکشد و اسرار بزم را به میدان رزم کشاند. مؤید این گفتار سروده‌ی آقای «احمد حشمت زاده» (مطبعی، ۱۳۱۴: ۱۷) است که یادآور شده می‌فرماید: «شبی در انجمن بودی و بودم/ زگفت بهمنی حیرت فرودم... ولی ای اوستاد نغز گفتار/ نبد گفتار او در خورد تکرار». و چون آن منظومه دست و پا شکسته از طرف سرهنگ اخگر به معرض افکار عامّه گذارده شد، نگارنده خود بدین نکته منتقل گردید که ممکن است عنوان محاکمه با خدا به معنی اصطلاحی امروزی از طرف خدا پرستان سوء تعبیر شود... بنابراین همان عنوان حقیقی رازو نیاز با خدا را جایگزین نمود...». اخگر شعر را بدون اجازه بهمنی و به صورت ابتر و ناقص با جوابیه خود در روزنامه‌ی کانون شعر، شماره‌ی ۵۱ با مدیریت

حسین مطیعی منتشر می‌کند و تیغ تکفیر علیه بهمنی می‌کشد. چنانچه بهمنی در شعر جوابیه خود (شماره ۴۸) می‌گوید:

من این چون و چراها محسرمانه چو گشتم با تو من این کهنه سرباز نهادم راز خود را در میان تو از بنده اشاراتی شنیدی که اصل مقصد و منظور من چیست شنیدی یوسف و گرگش دریدن تو خود بر حسب حدس و فرض و پندار به تنهایی چو رفتی نزد قاضی نخستین چون به طبعش جهد کردی نهان از من نمودی نامه‌ات را سپس کردی طلب اشعار من را ولیکن ناگهانش افشا نمودی نظرها را چو من کوتاه دیدم تو کردی طبع و دادی انتشارش به عکس آنچه منظور تو می‌بود ندیده گوئیا چون من مطیعی	نمودم با خدا در کنج خانه به بزم اهل دل چندی هم آواز چنان که پیش گفتم محسرمانه ولی اشعار و ابیاتم ندیدی و یا روی کلامم جانب کیست شنیدن کی بود مانند دیدن سرودی در پی ردّ من اشعار تو خود بازآمدی خرسند و راضی چرا با بنده نقض عهد کردی زدی مهمیز رخس خامه‌ات را که هم پوشی تو خود اسرار من را به زعم خود مرا رسوا نمودی خود از نشرش به کلی دل بریدم گمان کردی که بنمودی تو خوارش کسانی را بسا باشد دهد سود که ناسنجیده آقای «مطیعی»
---	---

بهمنی از کج فهمی اخگر دررنج است و می‌گوید:

من از بهر حسین در اضطرابم خود از جور بنی آدم به تنگم	تو از عباس می‌گویی جوابم تو پنداری که با خالق به جنگم
---	--

(همان جا)

پس از آن پاسخ‌هایی از سراسر کشور در روزنامه‌ها چاپ می‌گردد بدون آنکه جوابیه‌های بهمنی در این کتاب لحاظ گردد. ابوالقاسم پاینده، روزنامه‌نگار، داستان‌نویس و مترجم (۱۲۹۲ - ۱۳۶۳)، درباره این مناظره می‌گوید: «در اینجا قانون مناظره کاملاً رعایت نشده‌است. بهمنی از آشتی‌های زندگی اجتماعی گفتگو می‌کند اما اخگر سخن را به بحث معلول و علت کشانیده و می‌گوید در جهان ما هیچ چیز بدون علت نیست و اگر بعضی چیزها را ندانیم دلیل کوتاه نظری ماست، این سخن شاید راست باشد، اما بهمنی

علت و معلول را با هم مورد اعتراض قرار می‌دهد و خود مستلزم وجود حکمت نیست» (اخگر و مطیعی، ۱۳۱۴: ۶۹). وی ادامه می‌دهد که: آقای بهمنی شاعر است؛ گرچه من از شعر و شاعری سر رشته ندارم اما می‌دانم که برای گفتن شعر و ساختن نظم باید نظام عادی گفتگوها را برهم زد و کلمات را پس و پیش کرد، بر خلاف اسلوب معمول نظامی تازه میان آنها برقرار ساخت؛ بنابراین عجبی نیست اگر شاعر دائماً یا غالباً شوریده باشد و باز عجبی نیست اگر شوریدگی را از حدود الفاظ بالاتر برده و به همه چیز سرایت دهد».

آقای صدرالدین ظهیرالاسلامزاده (همان، ۵۰۷) می‌گوید: «ذوق جدید که آقای بهمنی از آن برخوردار است در ملت ایران یکی از آثاری است که فوق‌العاده مرا خشنود می‌سازد، زیرا کثرت سؤال یا چون و چرا گفتن خود برهانی بر افکار در پرسنده است و پیدایش اندیشه، مایه و مادر فهم حقایق به‌شمار می‌رود».

محمد جناب زاده (همان، ۴۴۶) می‌گوید: «باید شادمان بود که غزل‌سرایی و شعر به‌طور کلی ادبیات ایران از آن صورت یکنواخت و مبتذل که مضامین محدود و اصطلاحات محدود داشت و همیشه یک سلسله تشبیهات مورد نظر بود بیرون آمده و باد صبا از بردن پیام به یار آسوده شده و دیگر شاعر دل‌خسته دنبال ساریان، گریه و زاری نمی‌کند. حدیث لیلی و مجنون، وامق و عذرا، یوسف و زلیخا گوش‌ها را خسته کرده و فریاد و ناله‌ی آنان دل‌ها را در قرون بی‌شماری کباب نمود. دیگر بس است این طرز فکر و این نوع خیال‌پردازی، مانند سایر عادات دوره‌ی تاریک از میان رفت و افکار نو و شاداب در میان نسل جوان دانشمند ظهور نمود، به‌تدریج با این نوع چکامه‌ها که وطنی و حماسی و فلسفی است و اثر فکر شعرای جوان است، مصادف می‌شویم و بایستی به رشد این فکر تبریک بگوییم».

بهمنی در پاسخ به گردآوری مجموعه‌ی اسرار خلقت از جانب اخگر و حسین مطیعی می‌گوید:

خدعه در اسرار خلقت کرد یار دل‌فریب	آن که منظورش به‌غیر از درهم و دینار نیست
چند رمزی او زمن بشنید و دستاویز کرد	کرد تفسیر آنچه خود واقف بر آن اسرار نیست
طبع و نشرش کرد پی‌درپی پس از راه لجاج	داد اهمیت چنان کان را حد پندار نیست
گویی اندر گله‌ی توحید گرگی اوفتاد	یا شرر بر خرمن آنجایی که آب انبار نیست
هی مدد برپا نموداز هر طرف چوپان صفت	هی مدد جز در قبال گرگ آدم‌خوار نیست
در هزار و سیصد و هشت این حدیث آغاز شد	بحث ما با مدعی از پار یا پیرار نیست
وی پی‌آگاهی خلق و ادای حق حق	یا ز مادر مهربان‌تر از دایه‌ی غمخوار نیست
خواست او از من افتاده گیرد انتقام	به‌ریک حرفی که چندان قابل اظهار نیست

شهر عصر چومن کس ز چون و چند نشد
به طعن و ذق^۲ من ار لب گشود مردم دون
چنان به جان من اخگر فتاد و شعله کشید
خلیل وار گلستان شد آتشم لیکن
«عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»

ز لطف حق کسی این گونه سر بلند نشد
از آن گروه بُد کس که ریشخند نشد
که بر به مجمر افسونگران سپند نشد
چنان که یک سر مو موجب گزند نشد
به سعی بنده کسی خوار و مستمند نشد
(شماره ۹۵)

لیکن این مجادله باعث شهرتش می‌گردد:

از شخصیت‌هایی که به این مناظره منظوم و منثور می‌پردازند می‌توان مشاهیری چون سیف پور فاطمی، مدیر روزنامه باختر اصفهان و برادر دکتر حسین فاطمی، سیاستمدار و روزنامه نگار (اخر و مطیعی، ۱۳۱۴: ۹۶) حسین توفیق، مدیر روزنامه توفیق (همان، ۱۰۵)، ملک الشعرای بهار (همان، ۱۷۴)، پژمان بختیاری (همان، ۱۸۹)، رشید یاسمی (همان، ۴۰۵)، و نویسندگانی چون میرزاده‌ی شفق (همان، ۴۶۵)، سعید نفیسی (همان، ۵۳۳) را مشاهده نمود.

بهمنی در سال ۱۳۲۵ هنگام شنا بر اثر سکت، در استخر باشگاه شرکت نفت در آبادان زندگی را وداع گفت.

درباره این کتاب

از آنجا که اکثر اشعار بهمنی جنبه‌ی سیاسی و اجتماعی دارد و حاوی مطالب تاریخی است سعی نگارنده بر آن بوده است که با درج توضیحات مفصل در ذیل اشعار، در باره وقایع سال‌های مختلف، با تکیه بر منابع موثق تاریخی اشعار را شرح و بسط دهد و در ضمن شمه‌ای از آنچه در این سال‌های مشوش و پر آشوب جنگ جهانی و تسلط دولت‌های بیگانه بر جان و مال مردم رفته است بیان شود. به همین جهت اشعار بنا به تاریخ سرایش از ۱۲۹۶ تا ۱۳۲۵ خورشیدی، تنظیم گشته‌اند. در اصل نسخه خطی دیوان اشعار بهمنی، اکثر تاریخ‌ها هجری قمری است که به هردو صورت (قمری و شمسی) ذکر شده است.

در توضیحات معنایی زیر نویس اشعار از لغت‌نامه دهخدا و معین استفاده شده است. به همین جهت برای رفع تکرار، مرجع معانی لغات ذکر نگردیده است، اما هر کجا که توضیح مربوط به اسامی خاص و احادیث و وقایع تاریخی است، مرجع نیز ذکر گردیده است. نگارش املائی این کتاب بر اساس فرهنگ املائی خط فارسی، مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، اثر دکتر علی اشرف صادقی و زهرا زندی مقدم (۱۳۹۴)، ویراستاری شده است.

این دیوان شامل انواع قالب‌های شعری قصیده و غزل و مثنوی و مسمط و چهار پاره و دوبیتی و رباعی است. اساس تفکیک قصیده و غزل بر بیش از پانزده بیت برای قصیده (هادی، ۱۳۸۹) است. بر من است که مراتب قدردانی و سپاس خود را از دکتر منصور رستگار فسایی و دکتر محمود طاووسی و دکتر عزیز شبانی که با دقت و صرف وقت این دیوان مطالعه کردند و مرا از نظریات خود بهره مند نمودند، بجا آورم.

میترا بهمنی بهمن ۱۴۰۰

آغاز سخن

شایسته مراست از دل و جان
آن ایزد پاک حی^۱ دادار
بخشنده خدای فرد بی‌عیب
خلاق جهان و هرچه در اوست
آن کاو همه بخردان عالم
نابرده خرد به کُنه^۲ ذاتش
فعلش همه فاش و آشکار است
هرجا اثری بُود پدیدار
بشنو ز تعینات^۳ بلبل

از بعد ثنا و حمد دادار
تقدیم درود و نعت^۴ بی‌مر
آن هادی و برگزیده‌ی حق
خورشید سماء دین اسلام
شایع کن احسن فضایل

آغاز سخن به نام یزدان
کش نیست کسی شریک در کار
دارای شهود و عالم غیب
رزاق تمام دشمن و دوست
در وصف وی اندلال و ابکم^۵
ره لیک عیان بود صفاتش
کاو صاحب عز و اقتدار است
آن راست مؤثری بناچار
کس نیست جز او مؤثر گل

از همچو منی بُود سزاوار
برساحت عقل کُل پیمبر
بر خلق جهان نبی مطلق
پیغمبر حق به وحی و الهم
زائل کن جمله‌ی ردایل

قرآن که کتاب آسمانی است
احکام نبی بسی روان است
زاعجاز محمدی همین بس

زیننده‌ی طبع من بُود باز
آن دست خدا و شیر یزدان
دانشور خاصّ بزم احرار
دارنده‌ی رتبه‌ی ولایت
چون صاحب سیف و هم قلم شد^۶
ماه است ولی زمهر گردون
از دست زبان و خامه‌ی من
خود معترفم که برنیاید
بایسته کنون بُود کنم یاد
آن یازده انجم امامت
آنان که نوابغ دهورند^۸
ترویج کنندگان اسلام
آن پایه و مایه خود ندارم
از وصف مقام و جاهشان هم
آثار ائمه هر که دیده‌است
گفتار من از روی هوا نیست
با دیده‌ی عشق کن نگاهی

ای آن که به فکر آب و نانی
با خویش همی مباحث مشغول
خلق من و تو نه کار بازی است
لختی ز حدود تن برون آی
هرچند من و توایم از خاک
آن کس که طبیعی^{۱۱} است و لاقید

پُر از دُر حکمت و معانی است
سر مشق همه جهانیان است
ناگفته چون او سخن دگر کس

در نعمت علی سخن کنم ساز
فرزانه‌ی یل شجاع میدان
سر لشکر جیش^۵ رزم و پیکار
سالار و امیر با کفایت
زان روی به لافتی علم شد
بسیار بُود فروغش افزون
وز چامه‌ی نغز و نامه‌ی من
وصف علی آن چنان که شاید
ز اولاد علی و آل امجاد^۷
دارنده‌ی معجز و کرامت
گه غائب و گاه در حضورند
اتمام کنندگان اکرام^۹
تاحق سپاسشان گزارم
همواره بُود زبانم آبکم^{۱۰}
بر معنی حرف من رسیده است
منکر شود آن که آشنا نیست
تا آنکه بسینی آنچه خواهی

فارغ ز خیال این و آنی
کاین رسم و روش تو را زند گول
بیهوده سخن به این درازی است
در عالم روح و جان پنه پای
داریم ولی عقول و ادراک
عمرو است اگر به نام یا زید

بوجهل بُود نه عالمِ دهر
از هر که ورا سَری است پر شور
دارای ذکاء و هوش تیزی
عاجزِ نه‌ای از خدا شناسی
پی‌مودن راه عشق و عرفان
گر سر نه فرو به چاه داری
ره جوی به آستان جانان

از کوشش خود نبرده بهری
درمانده به آتم^{۱۴} است و سلول
کاندر بُن آن حقیقتی هست
بدهند خود آگهی به اسرار
شد ماهی و وحش و طیر^{۱۵} پیدا
گردید قرین آن چسان مور
دارای حیات و هم مِماتی
هرگز نشوی فنا و نابود
راه دگبری به پیش داری
دادند ز کف به یک جهت راه
هم قسط^{۱۶} و صراط و برزخی نیست
گردند خود آشنا به اشباح
آرند بسی دلیل محکم
دورند بسی ز راز هستی
گم کرده همه ره وفا را
واندیشه‌ی مُهمل^{۱۸} و علیل است
دارند در انبیا ولی ریب
نزد عقلا مصدق آمد
هم سیر و سلوک و ارتقای
نسبت به رموز عالم غیب

گر بوالحکم^{۱۲} است و شهره‌ی شهر
تقلید مکن چو مردم کور
خود صاحب عقل و هم تمیزی
اندیشه‌ات ار بُود اساسی
تا حدّ معینی است آسان
از خود به خدا تو راه داری
با پای امید و عشق و ایمان

دانشور مادی^{۱۳} و ده‌ری
سرگشته به علت است و معلول
افتاده به کوچه‌های بن‌بست
موران ضعیف دانه‌بردار
آنگه که شعور شد هویدا
مبدأ بُود از شعور اگر دور
خود کاشف راز کائناتی
با این همه حسّ و روح موجود
پس باش که کار بیش داری
آنان که الهی‌اند و آگاه
گویند بهشت و دوزخی نیست
دارند یقین به سیر ارواح
بر عود^{۱۷} و تجسم شبح هم
لیکن به غرور و خود پرستی
رد کرده تمام انبیا را
این فرض و گمان بی دلیل است
خود ملهم و عالمند بالغیب
آنجا که خدا محقق آمد
شد روح مسلّم و بقایش
گشتی چو عری ز هر شک و ریب

انکار بر انبیات سست است
گر پی نبری به کُنه اسرار
آثار ببین و خَرَقِ^{۱۹} عادات

این جمله بیان موجزی^{۲۰} بود
بنیوش ز بهمنی خود این پند
آور به کف از طریقِ بینش
دانند دل آن کُنه راز دارد
ادراک و شعور بی‌نهایت
زین روی بنا به حکم دادار
آسان نبُود هرآنچه درکش

کاندیشه‌ی پست و نادرست است
بیهوده مگرد گِرد انکار
از روزن دیـــــده‌ی ارادت

امید که مر تورا دهد سود
خواهی شود ار روانت خرسند
سر رشته‌ی راز آفرینش
کاین رشته سر دراز دارد
کس را نشد از ازل عنایت
خود می‌نرسی به کُنه اسرار
اندیشه مکن برای ترکش

وزن: مفعولُ مفاعِلن فَعولن. قالب: مثنوی.

۱- حی: زنده. ۲- آبکم: لال، گنگ. ۳- کُنه: حقیقت، باطن، پایان هر چیز. ۴- تَعینات: جمع تَعین، بزرگی و دارایی یافتن، به چشم دیدن. ۵- نَعَت: ستایش، مدح. بی‌مَر: بی‌شمار، بی‌اندازه. جیش: سپاه. ۶- چون صاحب سیف و هم قلم شد: تلمیح به حدیث «لَا فَتَى إِلَّا عَلِیٌّ، لَا سَیْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ». «در جنگ أحد حضرت علی علیه السلام کافران را که قصد حضرت رسول داشتند متفرق کرد و پرچم‌داران را کشت و جمعی را به دوزخ فرستاد، جبرئیل گفت: «ای پیامبر خدا، از خود گذشتگی این است. پیامبر گفت: او از من است و من از اویم. جبرئیل گفت: من نیز از شمایم، گویند: در این وقت بانگی برآمد که شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی جز علی نیست» (دهخدا، ۱۳۷۲). ۷- آمجاد: جمع ماجد، مجید، بزرگواران. ۸- دهور: چ دهر، روزگار. ۹- اِکرام: بزرگداشتن. ۱۰- آبکم: گنگ، پنه، بگذار. ۱۱- طبعی: ماده‌گرا، ماتریالیست. ۱۲- بوالحکم: ابوجهل در جاهلیت بدین کنیت مشهور بود و رسول اکرم (ص) کنیت او به ابوجهل بگردانید (دهخدا، ۱۳۷۲). ۱۳- ماذی: کسی که ماده را اصل و اساس جهان آفرینش داند. دهری: کسی که زمان را ازلی و ابدی می‌داند و همه حوادث را ناشی از زمان می‌داند، مُلحد. ۱۴- اَتم: اَتم. ۱۵- طیر: پریدن. ۱۶- قسط: عدل و داد. صراط: راه، طریق. برزخ: حد فاصل میان بهشت و جهنم. ۱۷- عود: بازگشت. تجسم: دارای جسم شدن، تصویر ذهنی. ۱۸- مُهْمَل: کلام بیهوده. ریب: شک. ۱۹- خَرَق: عادت: معجزه. ۲۰- موجز: سخن مختصر و کوتاه.

(۲) بشارت به دوشیزگان

افتتاح مدارس نسوان - شیراز ۱۳۳۶ قمری / ۱۲۹۶ خورشیدی

دوشیزگان بشارت، کامد سحاب نیسان^۱ از فضل و رحمت حق، بارید بر گلستان
 این بارش بهاری، بنمود آبیاری کهسار و هم صحاری،^۲ شد سبز باغ و بستان
 هنگام فروردین شد، آفاق عنبرین شد مشحون ز یاسمین شد، باضیمران^۳ و ریحان
 شمس امید تابید، از برج نصر^۴ و تأیید روح و حیات بخشید، برجسم نو نهالان
 قرن صنایع است این، عصر بدایع است این دور وقایع است این، تجدید گشته کیهان
 نوع بشر که می بود، از یک جناح^۵ ناقص تکمیل شد از این رو، کازاد گشت نسوان
 همچون دو بال باشند، مرد و زن ای خردمند با یک جناح پرواز، هرگز ندارد امکان
 همرنگ با تمّن باید شد اندر این عصر ورنه دچار گردیم، با منتهای خذلان^۶
 تقلید از فضایل، در هر زمان ضرور است هم دوری از ردائل^۷، دارد وظیفه انسان
 هرچند خود ظنینم، زانجام این تمّن ز آثار نیک آن لیک، نتوان نمود کتمان
 ای خواهران بیایید، در گلشن تمّن از هرگلی که خوش بوست، مملو کنید دامن
 در پای گلبن علم، گیرید جای اگر نه اندر حسیض^۸ پستی، باقی است شخص نادان
 جبران کنید مافات،^{۱۰} دانید قدر اوقات جوید اگر مساوات، این گوی هست و میدان
 زن راست کسب دانش، بسیار فرض و نبود این نکته ی اساسی، بر اهل ذوق پنهان
 زن مادر و مربی، بر کودکان خویش است دامن مادران است، اطفال را دبستان
 در زیر پای مادر، جنت بود نهفته^{۱۱} اندر کتاب دینی، رو این حدیث برخوان
 آن واعظ ریایی، از بهر خود نمایی می کرد جلوه هایی، لیکن نه از دل و جان
 زن را ز کسب دانش، کس کی کند نکوهش وی را اگر خرافات، نبود متاع دکان
 معنی بین و بگذر، از شایگان^{۱۱} قوافی رو گنج شایگان جو، گنج سرای ویران
 ای بهمنی تو خوش باش، افکار خود نما فاش در ظلمت است خفاش، پنهان زمهر تابان

وزن: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن. قالب: قصیده.

- ۱- نیسان: ماه هفتم از ماه های سریانی برابر با اردیبهشت. سحاب نیسان: ابر بهاری. ۲- صحاری: جمع صحرا، دشت ها. ۳- ضیمران: ریحان؛ شاه اسفرم. ۴- نصر: یاری، کمک. ۵- جناح: بال. ۶- کازاد: که آزاد. خذلان: درماندگی، ضعف. ۷- ردائل / ردایل: جمع رذیله، به معنی ناکسی و فرومایگی. ۸- مملو: پر، آکنده. ۹- حسیض: فرود، پستی. ۱۰- مافات: از دست رفته. ۱۱- تلمیح به حدیث پیامبر اکرم (ص): «الْجَنَّةُ تَحْتَ

أقدام الأمّهات» بهشت زیر قدم‌های مادران است (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۱۷۱). ۱۱-شایگان: سزاوار، درخور شاه. و نیز یکی از از عیوب قافیه است و آن تکرار علامت جمع باشد در قافیه. در مصراع اول معنی اخیر(عیب قافیه) مراد است و در مصراع دوم به معنای سزاوار و جناس تام است.

اولین مدرسه دخترانه ایران در سال ۱۲۸۵ خورشیدی کار خود را با این اعلان در روزنامه‌ها آغاز کرد: «مدرسه جدید موسوم به دبستان دوشیزگان نزدیک دروازه قدیم محمدیه بازارچه حاجی محمد محسن افتتاح شده است. این مدرسه حیاطی است بزرگ و اتاق‌های متعدد با تمام لوازمات مدرسه‌ای. از برای افتتاح این مدرسه پنج معلمه تعیین شده است که هر کدام یک درس می‌دهند از قبیل نخست نامه، مشق قلم، تاریخ ایران، قرائت، کتاب طباطبائی، قانون، مذهب، جغرافیا، علم حساب. بر حسب قوه هر دختر و خانمی این علوم تدریس می‌شود. به علاوه اتاقی هم معین شده است که در آنجا هنرهای یدی، از قبیل کاموادوزی، زردوزی، خامه دوزی، خیاطی و غیره تعلیم می‌شود. تمام معلمان از طایفه انائیه هستند و به غیر از یک پیرمرد قاپوچی مردی در این مدرسه نخواهد بود. شاگرد از هفت الی دوازده سال قبول می‌شود. اتاق ابتدایی ماهی پانزده قران، اتاق علمی ماهی ۲۵ قران. به فقرا تخفیف داده می‌شود. هردو نفر شاگرد یک نفر مجاناً قبول می‌شود. امید است که در وطن عزیز ما هزاران از این مدارس افتتاح شود». راه اندازی این مدرسه از سوی بی بی خانم استرآبادی(۱۲۳۷-۱۳۰۰) ش. هیاهو و جنجال گسترده‌ای را در تهران در پی داشت و مخالفان با ادعای اینکه «این مدرسه را بیگانگان برای رواج بی‌عفتی دایر کرده‌اند» مردم را ضد راه اندازی مدارس دخترانه تحریک می‌کردند و تا آنجا پیش رفتند که می‌خواستند مدرسه را ویران کنند. مشروطه خواهان و نمایندگان مجلس موافق با تحصیل زنان هم از ترس تبدیل شدن مخالفت با دبستان به یک بحران سیاسی در برابر مخالفان مدارس دخترانه سکوت کردند و در پاسخ به شکایت بی‌بی خانم گفتند: «صلاح در این است که مدرسه تعطیل شود. در پی این مخالفت‌ها، دبستان دوشیزگان پس از یک ماه فعالیت در اواسط ربیع الاول ۱۳۲۵ ه. ق. /اردیبهشت ۱۲۸۶ به اجبار تعطیل شد، اما این تعطیلی چندان طولانی نبود و زنان حامی سوادآموزی دختران و به‌خصوص بی بی خانم با انتشار مقاله در روزنامه‌ها، مشروطه خواهان را وادار به حمایت از بازگشایی مدرسه کردند. راه اندازی دبستان دوشیزگان سدّ موجود در برابر تأسیس مدارس دخترانه را شکست و راه را برای گسترش به گونه‌ای که به نوشته روزنامه شکوفه، در سال ۱۹۱۳ م. شش سال پس از راه اندازی دبستان دوشیزگان شصت و سه مدرسه دخترانه با ۲۵۰۰ دانش آموز در تهران مشغول به کار بود و از هر هفت محصل تهرانی یک نفر دختر بود(موسوی انزهای، ۱۳۸۶).

امداد(۱۳۸۷: ۶۶۵) می‌نویسد: «در تهران مدرسه دخترانه‌ای در سال ۱۳۳۶ ه. ق. تأسیس گردید و از سوی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه در سال ۱۳۳۸ ق. به اداره معارف فارس دستور داده شد که

مدرسه دخترانه‌ای در شیراز تأسیس نماید». لیکن بنای نخستین مدرسه‌ی دخترانه در شیراز به زمانی بسیار عقب‌تر از پیشنهاد و دستور رسمی وزارت معارف برمی‌گردد. در سال ۱۳۲۵ ق. دبستان تربیت به همت یکی از معلمان دبستان مسعودیه به نام ملا علی‌رضا - از معمرین شهر - بنا نهاده شد که تا سال ۱۳۲۸ ق. دایر بود. همسر ملا علی‌رضا در خانه کلاسی برای آموزش دختران ترتیب داد که بعدها رسماً به دبستان دخترانه مبدل گردید (قاسمی پویا، ۱۳۷۷). در سال ۱۳۳۲ علی محمد شعله (امین خاقان) در صدد تأسیس یک مدرسه‌ی دخترانه برآمد. وی خانه‌ای در محله‌ی سرباغ یکی از محلات اعیان‌نشین شیراز اجاره و تابلویی نصب کرد ولی موفقیتی برای وی حاصل نشد. شیخ محمد حسین حیات مدیر دبستان شریعت در منزل شخصی‌اش چند نفر دختر به تحصیل می‌پرداختند ولی اوضاع اجتماعی اجازه نداد که رسماً مدرسه را علنی کند (همان). نخستین مدارس دخترانه که رسماً اجازه کار در شیراز در دوران قاجار یافتند به ترتیب زمان، شامل این مدارس بودند:

دبستان زینت در سال ۱۳۳۳ ق. به همت مالی زینت الملوک و به مدیریت محمد حسین بیات تأسیس شد. بعد از فوت حیات (۱۳۳۶ ق.) زینت الملوک قریه‌ی عزآباد را وقف این مدرسه کرد. این مدرسه سرانجام به دبیرستان مبدل شد (همان).

مدرسه بنات: در سال ۱۳۳۸ ق. / ۱۲۹۹ ش. با مدیریت مخلوقه خالقی تأسیس شد.

مدرسه **تربیت بنات** (تربیت نسوان): در سال ۱۳۳۸ ق. توسط ملا علی‌رضا تأسیس گردید. وی قبلاً مدرسه پسرانه‌ای را تأسیس کرده بود.

مدرسه عفتیه (دولتی): این مدرسه در سال ۱۳۳۹ ق. توسط سکینه عفت‌آغازی تأسیس شد و مشوق او در این کار میرزا رحمت (رئیس معارف فارس) بود. میرزای رحمت رئیس معارف فارس در آغاز از بیم قشریون مخالف، جرأت چنین کاری نداشت. روزنامه گلستان و چند روزنامه دیگر شیراز مقالاتی در فواید تأسیس مدارس دخترانه نوشتند تا زمینه انفعالی مردم را آماده نمایند، با این که امین خان شعله از سال ۱۳۳۲ ه. ق. برای تأسیس مدرسه دخترانه فعالیت می‌کرد و همسرش را به عنوان مدیر برگزید تا مدرسه‌ای به نام فاطمیه تأسیس نماید ولی با مخالفت سخت مواجه شد و نتوانست این مهم را انجام دهد. در جراید فارس میان موافقین و مخالفین مدتی مشاجره بود. بعضی از منتقدین جداً با تأسیس مدرسه دخترانه مخالفت می‌کردند ولی سرانجام در سال ۱۳۳۹ قمری با مجاهدت میرزای رحمت وصال مدرسه دخترانه رسماً دایر گردید (امداد، ۱۳۸۷).

مدرسه فاطمیه: حبیه عظیمی در سال ۱۳۳۹ ق. آن را تأسیس کرد.

مدرسه ادب بنات ملی: در سال ۱۳۳۹ ق. توسط بیگم آغا شیوا تأسیس شد.